

# نامه ای از پولاد آبدیده

امیر فیض - حقوقدان

آقای مهندس حبیب روحانی در نامه خودشان تقاضای رامطرح کرده اند که چون قابل قبول اینجانب نیست

چگونه سربیه خجالت برآورم بردوست که خدمتی که توخواهی نیاید از دستم

لذا جادارد که هم تقاضای ایشان مطرح شود و هم انگیزه طرح و هم علت رد آن تقاضا.

## تقاضا چیست

تقاضایی که مطرح و در پایان نامه منظور گردیده این است: **جمله!** اعلیحضرت و شهبانورا برای این دو که از سابقه غیرملی! برخوردارند بکارنبرید!

هر قدر تقاضای مطروحه ایشان مشخص و روشن است انگیزه از تنظیم نامه مزبور درهم و نامشخص است و مانند آن است که نویسنده منتظر فرصتی بوده تا هر چه در دل تنگش دارد بگوید.

اجازه بفرمائید ابتدا قدری درباره تقاضای ایشان و علت رد آن صحبت شود، بعد درباره انگیزه سخت پیدای در نامه ایشان.

## اعلیحضرت و شهبانوعناوین قانونی است نه احساسی

آقای روحانی باشد.

کلام انسان ها بردویایه است یا بار یافته از عقیده و اعتبار به نص و سنت و قانون و یا شرع است و یا بر پایه درک احساسی است که بصورت نظر، خود نامیگردد، حرکت در جهت احساس و درک شخصی که بصورت نظر جلوه میکند هیچ بند و قید و محدودیتی ندارد ولی برعکس، عقیده، محدود و محصور به نص و سنت و قانون است یعنی در چهارچوب قید مستقر است، و یکی از آن قیودات، کلیت اعتقاد است یعنی نمیتوان تبعات اعتقاد را قبول نداشت.

## **کسیکه اعتقاد به حقانیت تداوم مشروعیت سلطنت را دارد مقید به رعایت تبعات آنهاست و**

چون عناوین اعلیحضرت و شهبانو از تبعات اعتقاد به حقانیت نظام سلطنت مشروطه و قانون اساسی آن است، لذا قبول درخواست آقای روحانی مقبول حکمت و عقل نیست.<sup>۱</sup>

متأسفانه افراد نظری، عادت به قضاوت سطحی هم دارند و پیشا پیش هم خود را قاضی میدانند و هم پولاد آبدیده و از این حداقل درک فارغ اند که قضاوت انهم غیرملی در حد هر کس نیست و اثرش چیست؟

<sup>۱</sup> - کسان دیگری هم که چنین درخواستی را دارند توجه کافی به مطلب مبذول دارند تا «رسوب فکری» که همواره در نوشته های استاد منظور نظر است جاری شود. ح-ک

## ملاحظات انگیزه مآب

### ۱- فولاد آبدیده

نوشته اند: «بدون شک شما (مقصود بنده) از سابقه سیاسی من بسیار خوب باخبرید من فولاد آبدیده ام»

استدعای متقابل بنده از جناب فولاد آبدیده این است که من رابه شهادتی که نداده ام و نمیدانم، شاهد نسازید، البته شناسایی افراد بسیار خوب و گاهی هم افتخار است ولی وقتی بنده نه در گذشته دور و نه در دوران سی ساله مبارزه از ایشان سابقه ای ندارم چرا باید بعنوان شاهد سند گردم.

فرصت رامناسب دانسته تذکر حکیمی رابه یادگار میاورم؛ «هیچگاه از خودت تعریف نکن»

### ۲- مجرم و شریک جرم

از خاندان پهلوی باعنوان «خانواده محترم» یاد شده است، و چند سطر پائین تر اعلیحضرت و علیاحضرت را مجرم و کسانیکه از آن ها به نیکی یاد کند را شریک جرم دانسته اند.

برای استحضار فولاد آبدیده، عرض میشود که بنابر قاعده حقوقی و فقهی کسیکه امین و محترم شناخته میشود متهم شناخته نمیشود تا چه رسد به مجرم.

محترم بودن از اثرات نیک و خوب بودن است، نمیشود کسی هم خانواده پهلوی رامحترم بداند و هم به بدی از آنها یاد کند و آنها در حد مجرم.

بنده برای اولین بار است که این تتبعات رامیخوانم اگر سابقه فعالیت سیاسی و شناخت لازم را از ایشان نداشته ام حقیقا که این نامه و نوشته آدرس سر راست شناسایی است.

حیرت اندر حیرت آمد در میان، وقتی دیدم که آقای فولاد آبدیده، ادعا کرده هر که به نیکی از اعلیحضرت و علیاحضرت که مولد بدبختی اند، یاد کند شریک جرم است. آخر چه ارتباطی بین نیک و بد یاد کردن از فعل و یا اشخاص، سبب میشود که یاد کننده، بیچاره شریک جرم شود؟ عجب سابقه ای از فعالیت سیاسی ایشان در راستای حاکمیت مردم ارائه شده است.

اسناد شورش ۵۷ نشان میدهد که خمینی هم گفته است «این اشخاص مجرمند محاکمه لازم ندارند اسمشان را بپرسید و اعدامشان کنید»

عجیب تهاجم وسیع و عمیقی است که حتی یک عنوان هم از سلطنت ایران باقی نماند تا حدی که اگر کسی آن عناوین رابکار ببرد مجرم است بیسابقه ترین ادعا و حرفی که تاکنون شنیده شده است، آنها هم از کسی که خود را فولاد آبدیده، میداند در جمهوری اسلامی هم چنین حکمی جاری نیست.

تعجب در اینجا بیشتر میشود که آقای فولاد مدعی شده «معقول نیست که با کلمات و جملات که پایه های اصولی ندارد بازی کرد و ایرانیان رامشغول ساخت» یعنی سلطنت و تبعات آن فاقد پایه اصولی است و مورد بازی و سرگرمی ایرانیان قرار گرفته است.

## سلطنت ارث و میراث نیست

حیرت سنگین غیرقابل انتظار در این است که ایشان معترض است که چرا بنده نظرقانونی نسبت به ارث و وراثت و اینکه هیچکس بجز ملت ایران صاحب این سرزمین نیست و ارثی نیز وجود ندارد نمیدهم.

بهرت است عین جمله ایشان به اینجا آورده شود که شاید خوانندگان از عبارت ایشان برداشت دیگری داشته باشند.

«بدون شک ... امیرفیض ارادت بخصوصی نسبت به خاندان محترم پهلوی دارند و از اینجهت نیز هیامندند و نمیخواهند در چهارچوب حق حاکمیت و حقوق ملت نسبت به موضوع ارث و وراثت نظر قانونی درباره صاحب ایران که ملت ایرانند نه فرد یا خانواده ای بدهند»

**برخی افراد عادتاً و یا به مناسبت هائی موضوعی را که در ذهن خودشان آنها را آزار میدهد به دیگری نسبت میدهند و بعد با حمله و اعتراض به آن شخص، خود به آرامش اعصاب و یا رضایت میرسند.**

نمونه آنچه عرض شد همین قسمت از نامه آقای پولاد آبدیده است، بنده نه تنها هیچگاه سلطنت را ارث و شاه را وارث ندانسته ام بلکه در یک سنگر کامل مورخ ۲۳ خرداد سال ۱۳۶۲ تحت عنوان «شاه نه وارث» استدلال شده که سلطنت نه ارث است و نه میراث.

یکی دوجمله از آن مقاله رامیاورم

«در پیشانی نوشته امروز که ممکن است قدری مفصل شود چرخش موضوع متوجه چند موضوع است یکی..... صحبت دیگر بر سر موضوع رسالت سلطنت است که متاسفانه چنانکه ملاحظه میشود بکل دارد بفراموشی میرود و تبدیل به ارث و میراث و دیگر چیزها میشود.....» (صفحه اول)

تمامی آن سنگر اثبات این مهم است که در قانون اساسی و حقوق سلطنت ابدا سلطنت ارث تلقی نشده و حتی این توجه هم داده شده، با آنکه قانون اساسی مشروطیت اقتباس از قانون اساسی بلژیک است و قانون اساسی بلژیک در مورد سلطنت نوشته است؛ «سلطنت موروثی و حق پسر ارشد پادشاه است» معهداً واضعین قانون اساسی مشروطیت ایران هرگز نه ازواژه ارث و میراث استفاده کردند و نه حتی ازواژه حق که مفهوماً میتواند هدایتی بسوی میراث بودن سلطنت باشد. (ص ۱۰ همان سنگر)

سلطنت نه ارث و میراث است و نه حق به معنای اکتسابی است، سلطنت رسالت است و دلایل رسالت بودن سلطنت هم در دلایل شرعی و حقوق اسلامی - سنگ نبشته های تاریخی - اوستا - عقیده محققین اروپائی و ایرانی بالاخره دلایل قانونی ذکر شده است. (علاقمنان به همان مقاله سنگر رجوع فرمایند)

## اما داستان ارادت

ارادت یاناشی از کسب محبت است (علت مادی) و یا بلحاظ رابطه مریدی (معنوی) و اگر خارج از این دو باشد ارادت ناشی از اعتقاد و تفکر مشترک است و در این حالت است که (شخص) ارادتمند، با انتقاد و ایستادگی در مقابل خطاکاری ها و نادیده گرفتن اعتقاد و مبانی و تبعات آن مقاومت میکند، این نوع مقاومت، در ارادت ناشی از محبت <مادی> و یا در رابطه مریدی (معنوی) وجود ندارد.<sup>۲</sup>

بنابراین برای تمیز انواع ارادتمندی که نوع فاضله آن همان ارادت برخاسته در مسیر اعتقاد است باید به عمل ارادتمند رجوع کرد.

غرض از اشاره این مختصر رد ادعای ناموجه و باطله آقای پولاد آبدیده است که ارادتمندی بنده به خاندان پهلوی رانتوانسته و یا نخواستار از باب ارادتمندی اعتقادی بگیرد.

سی سال تلاش است تا پایگاه حقوقی و قانونی سلطنت حراست بشود. حیامندی با انتقادات و نقد اشتباهات اعلیحضرت و علیحضرت منافات دارد اعتقاد، قائمه انسان بودن است، اعتقاد، حیا بردار نیست، آنان که در چنبره ارادتمندی های مادی قرار دارند از درک مواضع ارادتمندی اعتقادی عاجزند.

در شهریورماه سال ۱۳۷۴ مقاله ای تحت عنوان <به این فاجعه ملی! فقط با جنبش ملی میتوان پایان داد> از سوی والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی در کیهان لندن انتشار یافت، که چون در مقاله مزبور به فرهنگ سنتی ایرانیان و موقعیت شاه، در گرفتاری های بزرگ اهمیت لازم داده نشده بود در همان ماه مقاله ای با تیتراژ زیر در سنگر شماره ۱۹۸+۳۳۲ منتشر شد.

<خیر، فقط و فقط با رهبری آشنا و مورد انتظار مردم ولی قاطع و با اراده میتوان به این فاجعه ضدملی پایان داد . والا حضرتتا .....>

حیامندی ناشی از ارادت اجازه نمیدهد که ارادتمند والا حضرت شاهدخت اشرف پهلوی، آن مقاله انتقادی را بنویسد ولی بر ارادتمند اعتقادی تکلیف بود و نوشت.

## نوشتن و گفتن کافی نیست؟

آقای فولاد آبدیده سوال کرده است که آیا ۳۳ سال نوشتن و گفتن کافی نیست؟

کافی بودن و یانبودن هر کاری و همچنین نوشتن و یانگفتن امری نسبی، و تشخیص آن با عامل و یا گوینده و نویسنده است، نه شنونده که محصور در حد نیست، گفتن و شنیدن از پایه های مهم دانش است، یکی از حکما میگوید؛ <گفتن رانه مرزاست و شنیدن رانه حد>

<هرکس به قدرهت خود میکند تلاش>، نمیشود از همه مردم تلاش یک جور و در یک سطح خواست.

آقای پولاد آبدیده تحت عنوان تقاضا از بنده خواسته است که <به واقعیت های شرق و غرب وارد شوم امروز ایران را بنگرم نه دوران پیش را> به جای دستور دادن <دستی بالاکن و وضو راتازه کن>

<sup>۲</sup> - لازم است این جمله کاملا ملکه ذهن و رسوب فکری داشته باشد تا بتوان نتیجه را که در خط های پسین می آید را دقیق درک نمود. ح-ک

چرا خود حضرتعالی که خود را پولاد آبدیده میدانید ولابد هم به واقعیت های شرق و غرب وارد هستید! نوشتن و گفتن راهم کافی میدانید به آنچه که دستور داده اید عمل نمیکنید که سرمشق امثال بنده «حیامند» گردد؟

### نوشتن و گفتن در حمایت بیگانه

پولاد آبدیده نوشته است؛ «من بسیارها دارم که بگویم و بنویسم ولی چون مزدوران بیگانه امکان ندارم»، اگر آقای پولاد آبدیده نوشتن و گفتن را کافی میداند، چرا امکان نداشتن خودشان را عنوان کرده اند که مفهوم مخالف آن این است؛ که «اگر امکانات داشتند ایشان هم از بسیارها مینوشتند»

آقای آبدیده در این قسمت از خودستایی از خودشان بی مبالاتی سنگینی هم کرده اند و آن اینکه نویسندگان و گویندگان را بدون استثناء مزدوران بیگانه خوانده اند، مبارکشان مباد این تشخیص خودی ایشان.